

سالها پیش یکی از فیلسوفان غربی تصمیم گرفت سفر دور و درازی به شرق کند و با تعمق در فلسفه آنها، از چین و هند تا کشورهای اسلامی، در باره راه حل شرقیها برای مسائل جنسی انسان تحقیق و تفحص کند و چیزی با خود به غرب بیاورد. از اسلام گرفته تا ذن، از بودائیسیم گرفته تا فلسفه کنفوسیوس، از هندوئیسم گرفته تا عرفان، همه را دید.

در بیمارستانهای روانی هند، انواع مردانی که مشکل انزال داشتند، زندگی خود گاندی که با همه نیکوکاریهایش اما خود از مشکل انزال غیرقابل کنترل رنج می برد و حتی برای اثبات ریاضت کشی جنسی خود، با دختران جوان همخوابه می شد.

این فیلسوف غربی، در بازگشت از شرق چنین گفت: برای اولین بار توی عمرم به اروپایی بودن خودم افتخار می کنم. ممکن است راه حل ما اروپائیها برای مسائل جنسی انسانها اشکالاتی داشته باشد. اما مثل شرقیها بیراهه نرفته ایم. حداقل به این دلیل که ما شهروندان سالمتری داریم.

فاجعه فشارهای جنسی جمهوری اسلامی بر مردم و بخصوص جوانان، را ما سالها بعد از رفتن این حکومت خواهیم دید. افسردگی جوانان، خودکشی ها، تجاوزات و..... امروزی بقول معروف تنها قله کوه یخ هستند.

در این مدت کمی که از عمر سه کاف می گذرد، بجزرات میتوان گفت که بیشترین درد دلها، و کمک خواستن ها از جانب هزاران هزار هموطنی بوده که مشکل انزال سریع دارند.

دکتر سکس استغائنه ها

در ادامه معرفی صفحات و پایگاههای ایرانی که به مسائل جنسی میپردازند، اینبار به خانه دکتر سکس رفته ایم. احتمالاً خیلی ها با این صفحه آشنا هستند، و از آن گذشته، متاسفانه، مدتهاست که مسئول آن (بنا به گرفتاریهای شخصی؟) مطالب تازه ای ننوشته اند اما با توجه به جدی و آموزشی بودن این سایت، توصیه میکنیم که حتماً به آن سر بزنید. در سایت دکتر سکس بخصوص اطلاعات جالبی در باره:

- انزال زودرس

- جلق زدن

- نواحی حساس بدن

- ایدز

- پرده بکارت

- بزرگ کردن آلت تناسلی

- آناتومی خارجی زنان

نوشته شده است

و علاوه بر آن به بسیاری از سئوالات مربوط به مسائل جنسی هم پرداخته شده است.

آدرس دکتر سکس از این قرار است:

<http://cooldoc.blogspot.com> **تجاوز**

من یک دختر ایرانی ساکن کانادا هستم و این داستان خودم را برایتان می فرستم: توی جامعه ایرانی هر وقت اسم تجاوز می آید، همه خود بخود به فکر یک مردی که به زنی تجاوز کرده، می افتند. در صورتی که همیشه اینطوری نیستش. من توی یک مهد کودک کار میکنم. توی کلاسی که هستم با یک خانم کانادائی همکار هستم که اسمش

ان (Anne) میباشد. اولش که اونجا شروع بکار کردم، خوب هیچ کسی رو نمی شناختم و خیلی جالب که همه خانمهای اونجا به من گفتن بیچاره با عجب آدمی افتادی. همه می گفتن که ان آدم فوق العاده خشن و یک جوری هستش. ولی برای من عجیب بود که با من همیشه خیلی مهربون بود. نمی دونستم چرا این حرفها رو در موردش میگن. یک مدت که گذشت من دیدم که دیگه ان زیادی خودشو به من نزدیک کرد و همهمش می اومد از شب قبلش و فیلم پورنوبی (فیلم سوپر) که دیده بود تعریف میکرد. یا می اومد سکس خودشو با دوست پسرش بطور کامل تعریف میکرد که اون چکار و این چکار کرده. خو، زیاد جالب نبود که بخوام بدونم چه شکلی آب اون زنیکه اومده. نزدیک ۴۰ سالش بود و یک هیکل گنده داشت ولی قیافه اش اصلا به ۴۰ نمی خورد، مثلا ۳۰-۲۸ ساله به نظر می اومد. تا اینکه کم کم احساس می کردم که ان همش خودشو به من می چسبونه؛ یعنی همش طوری میکرد که مثلا کس شو میمالید کونم، یا سینه هاشو میمالید به سینه هام. دستشو میزد به سینه هام. مثلا تصادفی. ولی تو این تصادف حسابی سینه هامو می مالوند، یا کونمو می مالوند، یا همیشه قلقلکم می داد، چون من خیلی قلقلکی ام. تا اینکه یک روز آخر غروب بود که فقط من و ان تو مهد کودک مونده بودیم. همه رفته بودن خونه، تا اینکه آخرین بچه هم رفت خونه. من رفتم که در اصلی رو از پشت قفل کنم. وقتی برگشتم یهو دیدم که ان دقیقا پشتم و ایستاده بود و داشت موهای من رو بو میکرد و چشاشو بسته بود. بعد چشماشو که باز کرد، قشنگ معلوم بود که چقدر حشری شده. یک لحظه ترسیدم ولی کاری نمی تونه بکنه!!!! به روی خودم نیاوردم؛ اومدم که برم، دستمو گرفت و گفت بیا باهات کار دارم. گفتم بیا بیرون برام تعریف کن. گفت نه عزیزییییییی زرزرز همینجا کارت دارم. یهو اومد جلو و منو چسبوند به دیوار و شروع کرد گردنمو خوردن!!! همینطوری هم دستشو برد رو کس ام و شروع کرد به مالیدن. من اصلا مونده بودم، نمی دونستم که چیکار کنم. هر چی هم که می گفتم بسه ، بسه! که گوش نمی کرد. من هر چی می گفتم بسه، اون کس ام رو محکم تر فشار می داد. خب، از طرفی خیلی داشتم حال می کردم. کس ام قشنگ خیس شده بود ولی از طرفی هم چندشم می شد هر وقت میدیدم انگشت اون که رفته تو کس ام. بعد یکهو شلوار و شرتمو با هم در آورد. دیگه خیلی ترسیده بودم، هر چی جیغ میزدم، کسی نبود که بیاد کمک کنه. اصلا زورم هم بهش نمی رسید از بس که هیلکش نسبت به من گنده بود. خلاصه، منو خوابوند زمین و شروع کرد کسم رو لیس زدن. همین طوری سینه هام رو هم از رو بلوز می چلوند. من خیلی حشری شده بودم. همون یه ذره جونی هم که داشتم دیگه از دست داده بودم. بعد کیف خودشو از اون بغل برداشت و یک دیلدو (Dildo = کیر مصنوعی) از توش در آورد و با اون افتاد به جون کس ام؛ هی می کردش تو کسم که دیگه حسابی خیس شده بود. داشت جرم می داد واقعا. نمی دونستم اون جیغهایی که می کشیدم برای کمک خواستن بود یا مال این بود که آبم داشت می اومد. حالا شانس آوردم که پرده نداشتم و گر نه خیلی حرص داشت که پرده ام با یک دیلدو (کیر مصنوعی) پاره بشه. همینجوری داشت میکرد که یهو در زد؛ بابای یکی از بچه های مهد کودک بود. آمده بود که کلاه بچه اش رو که جا گذاشته بود، بردارد. من هم از فرصت استفاده کردم و زدود شلوار و شرتمو کشیدم بالا و در رفتم.



تاملاتی چند

سلام،

من مطالب شما را میخوانم و برام جالبه که یه سایت ایرانی با این روشی درباره سکس صحبت میکند و طرفدار سکس هستش. من میخوام در مورد یکی از رسوم ما ایرانیان صحبت کنم و اون هم رسم کهنه همسریابی میباش.

توی ایران همانطور که میدونید، ۸۰ درصد جوونا و شاید هم بیشتر بدون اجازه پدر و مادر نمی‌تونن ازدواج کنن، یعنی باید حتما عروس خانم و آقا داماد آینده از آزمون سخت پدران و مادران عبور کنن. و این شاید چیز تازه‌ای نباشه که من میگم. اما میخوام بپرسم که چرا ما ایرانیان نباید افکار فسیل شده و قدیمی خودمون رو دور بریزیم؟ چرا دختر و پسر نباید خودشون تصمیم به اینکار بگیرن؟

متأسفانه این رسم آنچنان در افکار ما ریشه انداخته که اکثر پسران، فقط برای سکس دخترها را میخوانند و وقتی حرف از ازدواج میشود، دوست دختر خود را ول کرده و با اجازه پدر و مادر بدنبال یک دختر "نجیب" میگردن که معلوم نیست قبلا دوست دختر کی بوده. یعنی میخوام بگم که پسران ایرانی عادت کردن که دوست دختر خود را ول کنن و با دوست دختر یکی دیگه ازدواج کنن. آیا این به نظر شما خواننده عزیز مسخره نیست؟ آیا این باعث نمی‌شود که خیانت در بین ما بیشتر شود؟ سرنوشت دختر رها شده چه میشود؟ آیا به این فکر کرده‌اید. آیا اگر یکی

از بستگان شما از طرف دوست پسرش طرد شود، رگ غیرت شما بجوش نمی‌آید؟ پس چرا خود اینکار را میکنید؟ چرا اجازه میدهید که برای سرنوشت شما دیگران تصمیم بگیرند. مسلم است که در کل پدران و مادران از نظر فرهنگی حداقل یک نسل از جوونا عقب تر هستند و براساس همان فرهنگ خودشون قضاوت میکنن و درباره ازدواج و انتخاب همسر همان فرهنگ یک نسل قبل را وارد زندگی نسل جوان میکنند. بی خود نیست که از نظر فرهنگی ما هیچ پیشرفت نمی‌کنیم. چرا شما فکر میکنید که دختری که خودش را در اختیار شما گذاشته و با شما سکس داشته، دیگه قابل زندگی کردن نیست و باید کنار گذاشته بشه؟

من بعنوان یک دختر ایرانی از شما میخوام که این افکار پوچ را کنار گذاشته و اگر دختری را دوست دارید و این دوست داشتن، دوطرفه باشد، مطمئنا خوشبخت میشوید. به امید روزی که دختران و پسران ما در کنار هم با آسودگی زندگی کنن.

سه‌کاف: ما با حرفهای شما موافق هستیم. یکی از اهداف سه‌کاف هم همین طرح نگاه انتقادی به فرهنگ جنسی ما ایرانیان و تلاش برای راه اندازی یک بحث وسیع توی جامعه حول همین مسائل است. ما امیدواریم که تک تک خوانندگان سه‌کاف با راه اندازی سئوال و جواب و بحث حول کل مسائل مربوط به جنسیت، به رشد فرهنگی جامعه در اینباره و مدرن و امروزی کردن نگاه جامعه در عرصه مسائل جنسی مشارکت کنند

=====
=====

من امیر هستم. ۱۶ سالم است و خیلی از سایت‌شما خوشم آمده. هر روز می‌نشینم و یک داستانش رو (که همشونو رو سی دی ضبط کرده‌ام) ، میخونم. من سه‌کاف رو توی چات باهو تبلیغ می‌کنم ولی بعضی از این بی‌جنبه‌ها به من توهین میکنن. آخه من بچه جنوب شهرم. امروز که داشتم چات میکردم، یکی از پسرا فهمید که من بچه جنوب شهرم و هرچی دلش خواست به من گفت و من خیلی ناراحت شدم. اون بمن میگفت آخه بچه جنوب شهری تو را چه به چات. آخه دخترا پا میدن به تو؟ خلاصه فقط میخواستم با شما درد دل کنم. آگه میشه جواب منو بدین و از ناراحتی درآرین.

سه‌کاف: امیر جان، از نامه قشنگ تو ممنون هستیم.

باید بگیریم که بچه‌های با حال و با صفائی توی شمال شهر زندگی میکنن اما متاسفانه افراد از نمونه آن پسری که فکر میکند چات کردن مخصوص بچه‌های شمال شهر است، هم هستند. اصلا آدم خوب و بد همه جا هست. اما تفکری که این پسر مورد نظر شما دارد، یک پدیده متعلق به مردم کشورهای کمتر پیشرفته معروف به جهان سوم است که ما ایرانیها هم بدلیل جهان سومی بودن و عقب‌ماندگی‌ای که داریم، به آن مبتلا هستیم.

فکرش را بکن که تو ایران، مثلاً یک شیرازی به یک بوشهری محل نمی‌گذارد اما در برابر اصفهانی احساس حقارت میکند، یک اصفهانی به شیرازی محل نمی‌گذارد اما در برابر یک تهرانی لنگ می‌اندازد. همین مسئله حتی در شهر و شهرستان و دهات و روستاهای ما هم هست و عمل میکند. بعدش مسئله جنوب و شمال شهر یا بالا و پائین شهر میرسد. مطمئن هستیم این آقائی که مردم جنوب شهر را لایق چات نمی‌داند، حتما در برابر یک اروپائی یا آمریکایی احساس حقارت میکند. ما باید یاد بگیریم به انسان احترام بگذاریم و اینکه زادگاه یا محل زندگی او کجاست یا رنگ پوستش چگونه هست، کاری نداشته باشیم. یک سه‌کافی کسی است که توی همه جهات زندگی اش چرندیات کهنه و قدیمی را کنار بگذارد.

=====
=====

من یک دختر هستم و میخوام در چند مورد باهاتون صحبت کنم و بپرسم که آیا تفکر من نسبت به این موارد درست است یا غلط؟

در بیشتر مطالب نشریه شما سخن از ارضای جنسی چه دو نفر و چه خود ارضایی هست. آیا این کسانی که برای شما نامه می نویسن و از شاهکارهاشون! تعریف میکنند و افتخار به انجامش دارن، همون کسانی نیستن که موقع ازدوج بدنبال دختری میگردن که به نظر خودشون محجوب و متین باشه و تابحال با پسری دوست نشده بوده؟ مگر نه اینکه خیلی از این دوستیها چند روزه هستس و بعد دختر با یکدنیا پشیمانی تمام هستی اش رو بر باد می بینه؟ آیا نیستن کسانی بین این آدمها که بعد از انجام کارشون باعث رسوائی و بی آبرویی میشن. آیا من چجوری می تونم با اینهمه دیده ها و شنیده ها به پسری اعتماد کنم و تمام زندگیمو بدست اون بسپارم؟ من چجوری میتونم ارضا بشم در حالی که به آخر و عاقبتش (در جامعه امروز ایران) ترس دارم؟ تمام این نامه ها و گفته ها فقط به نوشتن ساده است، اما عملش خیلی مشکل، واقعا مشکله. من دختر وقتی با پسری دوست بودم و رابطه ما فقط و فقط در حد صحبت بوده..... بعد از چند وقت بیاد بهم بگه تو اگه دختر خوبی بودی با من دوست نمی شدی! چطور میتونم رابطه جنسی با اون داشته باشم..... وقتی تو همون حد گفتگو دختر خوبی نبودم در حد رابطه جنسی چی می شم؟ پس ما باید چه جوری کار کنیم؟ امیدوارم حرفمو تونسته باشم انتقال بدم. این یک مورد بود. مورد دیگه اینه که:

من چشم دارم که ببینم، دل دارم که احساس کنم و تمام اینها را همان خدایی داده که که بهش اعتقاد دارم؛ پس من کی باید از این نعمتهای خدا لذت ببرم؟ نمیدونم این مردهایی که دم از غیرت و مردانگی میزنن، آیا میتونن احساس خودشون رو سرکوب کنن، حاضریم قسم بخوریم که اونا خیلی بدتر از ما هستن. پس از خوشگذرونی میخوان بگن که ما مثلا غیرتی هستیم و از خدا می ترسیم. میخوام اینو به اینگونه مردها بگم آیا ما کافر هستیم؟ ما بخدا ایمان نداریم؟ ما دل نداریم؟ احساس نداریم؟..... نمی دون چی بگم..... تمام حرفهام رو دلم سنگینی می کنه. نمی دونم چطوری می تونم به اینها بفهمونم که دوست داشتن عیب نیست. آخه وقتی که من پسری رو دوست دارم، چجوری میتونم احساسم رو نسبت به اون نادیده بگیرم؟ هیچی نمیدونم. هیچی. فقط میخوام بهشون بگم که اسلام!!!!!! و خدا اون چیزی نیست که اونا فهمیدن..... تمام تفکرات اینا مال ده هزار سال پیشه. زمانی که فقط شهوت بوده و بس. زمانی که ناهنجاری بوده، اما الان یک چیز دیگه اومده؛ عشق و علاقه هست. چرا منی که تو را دوست دارم وقتی به ات ابراز علاقه می کنم، بهم میگی تو دختر خوبی نیستی. تو شیطانی. تو خدا رو فراموش کرده ای.

پس این دوست داشتن فقط مختص پدر و مادر و خواهر و برادر؟ اگه اینجوری هست چرا من عاشق می شم؟

من هر چی بگم مردها بازهن حرف خودشونو میزنن. اینجور آدمها فقط خودشونو می بینن و بس و فکر میکنند که خودشون درست میگن و بس.

میخوام بهشون بگم آیا همین شما اگه به دختر ببینین تو ذهن خودتون، فقط تو ذهن خودتون، اون رو در کنار خودتون تصور نمی کنین؟؟؟ اگه اینجوریه، کو، خیلی از ائمه ها گفتن که فکر یعنی همون انجام دادن... اگه اینکار ما، این ابراز احساسات ما پلید است، پس همون تصویری هم که شماها میکنین هم پلید است..... مگه نه؟! اینها پلید نیستن، بلکه عشقهایی هستن که از درون ما فوران میکنند. اگه خدا ما رو از رابطه زن و مرد منع کرده فقط بخاطر اینه که دختر دچار مشکل نشه،

پس وقتی ما میتونیم با عوض کردن فرهنگ مردم جلو این مشکلات رو بگیریم، چرا نتونیم اینکارو بکنیم؟

مگه نه اینکه ده هزار سال پیش حتی نمی‌تونستن تصور کنن که به کره ماه برن؟ پس الان که تونستن جلو همه مشکلات رو بگیرن، آیا باز هم می‌تونن بگن که سفر به کره ماه کفر است؟ سه‌کاف: دوست عزیز، شما مسائل مهمی را مطرح کرده‌اید که احتیاج به جوابهای طولانی دارن، با اینهمه به شما تبریک میگوئیم که داده‌ها و تعلیمات جامعه را کور کورانه نمی‌پذیرید یا حداقل حق و جرئت سؤال کردن را دارید. آنچه شما میگوئید، در مورد اکثر مردم جامعه ما صدق می‌کند و این نشان می‌دهد که ما ایرانیان چقدر پلشتی توی فرهنگ خودمان داریم. ما امروز واقعا باید به تمام زوایای فرهنگی، دینی، روابط اجتماعی، مراسم ازدواج، روابط دختر و پسر و کلا تک‌تک عرصه‌های زندگی اجتماعی خود سرکشیده، بی‌رحمانه آنها را به نقد بکشیم و در آخر هم دست به یک خانه‌تکانی اساسی نیازمندیم. اگر برسید چه کسی باید اینکار را انجام دهد، میگوئیم این کار تک‌تک ماهاست و هرکسی باید اول از خودش شروع کند و بعد به اطرافیان، دوستان و همینطور ادامه دهد. در اینصورت ما یک جنبش اجتماعی اصلاح فرهنگی را بوجود خواهیم آورد. ما عمیقا امیدواریم که سه‌کافی‌های عزیز در این راه پیشقدم شوند.

=====

در باره زوجهای ضربدری

در شماره ۱۵ سه‌کاف داستانی از یک خواننده چاپ کردیم به اسم ضربدری (جفت عوض کردن). اصلا باورمان نمی‌شد که این مسئله تا این اندازه در بین ما ایرانیان طرفدار داشته باشد. بلافاصله بعد از چاپ شماره ۱۵، صدها نامه از علاقمندان متاهل بدستمان رسید که خواهان آشنا شدن با یک زوج دیگر علاقمند، تماس با نویسنده داستان، درخواست ادرس صفحه اینترنتی مربوط به زوجهای علاقمند به روابط ضربدری و....

با اینکه مدتها از آن زمان می‌گذرد، اما کماکان ما نامه‌هایی با درخواستهای مشابه دریافت می‌کنیم و تعدادی از دوستان هم خواسته‌اند که ما بخشی از سه‌کاف را به آگهی‌های آشنایی برای اینگونه افراد اختصاص دهیم.

به تمام این دوستان، بطور خصوصی جواب داده‌ایم اما با توجه به کثرت درخواستها لازم میدانیم چند نکته را تذکر دهیم:

هرچند ما ادرس صفحات مخصوص افراد علاقمند به روابط ضربدری را نمیدانیم (دنبالاش نبوده‌ایم و وقتش را هم نداریم)، اما این را مطمئن هستیم که اینگونه امکانات وجود دارند اما همه در خارج از ایران و حتی یکسری مجلات خارجی که به مسائل سکس و اروتیسم می‌پردازند، از اینگونه زوجهای علاقمند به روابط ضربدری آگهی آشنائی چاپ میکنند.

یکی از مشکلات این است که ورود اینگونه مجلات به ایران بسیار سخت است. دوم اینکه اگر مثلا از طریق اینترنت موفق به ایجاد رابطه با یک زوج خارجی بشوید، مشکل مسافرت پیش می‌آید و یا استفاده از صفحات اینترنت هم که بیشتر اوقات پولی است و احتیاج به کارتهای کردیت دارد که ما نداریم.

در مورد چاپ آگهی در سه‌کاف هم گفته‌ایم که چنین امکانی را نداریم. اما مهمترین مسئله این است که ما ایرانیان مثل گدا گشنه‌ها، نشینیم و "غذا" خوردن دیگران را تماشا کنیم و هی حسرت بخوریم. بهترین کار این است که ما بتوانیم امکانات محلی خودمان را بوجود بیاوریم.

اگر فعلا امکان چاپ اینگونه مجلات در کشور را نداریم، ولی اینترنت که هست. چرا یکی پیدا نمی‌شود و یک صفحه مخصوص علاقمندان به روابط ضربدری را درست نمی‌کند؟ یا اینکه توی گپ-خونه‌های

مختلف که توی اینترنت هستند، یک گپ-خونه مخصوص خود درست نکنیم و با دیگران آشنا شویم؟ اگر دوستانی باشند که چنین امکانی را دارند . ما حاضریم چنین گپ-خونه و یا صفحه ای را در سه کاف معرفی کنیم.



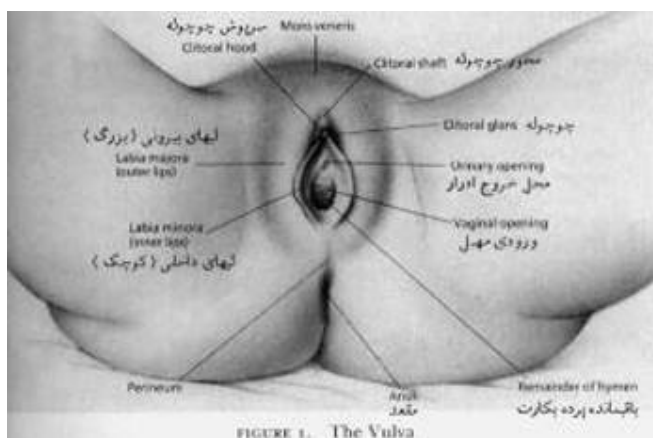
زنانه

(از استریت واکر)

در این مقاله دو قسمتی می خواهیم در دو مورد با شما صحبت کنم. اول در مورد اعضا جنسی زنانه و سپس در مورد ارگاسم (یا رسیدن به اوج لذت جنسی) در خانمها. دلیل انتخاب این دو موضوع اهمیت فوق العاده مهم مطلع بودن از آنها برای داشتن یک رابطه جنسی دو طرفه و عالی است. امیدوارم آقایون عزیز مقاله را بخوانند تا خانمهای راضی تری داشته باشند و خانمها بخوانند تا از تمامی لذتهای زندگی که حق طبیعی و عادی آنهاست، بهره مند شوند.

قسمت اول - آلت زنانه

در قسمت اول می پردازیم به آلت جنسی زنانه. اما قبل از بحث یک تذکر برای آقایون واجبه! اگر تعریف شما از آلت جنسی جایی است که باید از طریق اون زن رو تحریک کنید، آلت جنسی یک زن تمامی بدن اش میباشد. اما از این موضوع که بگذریم، قسمتی که در اصل به عنوان اعضا تناسلی زنانه (فرج یا Vulva شناخته می شود، توی شکل زیر دقیقاً نمایش داده شده است.



لطفاً دقیق به شکل نگاه کنید (هر چقدر دقیق‌تر نگاه کنید، بعداً بهتر عمل خواهید نمود). اصولاً موارد را به سه دسته تقسیم بندی می‌کنیم: موارد مرتبط با چوچوله (کلیتوریس - خود کلیتوریس، سرپوش آن و محورش)، موارد مربوط به مهبل (Vagina یا همان مسیری که عمل دخول در آن انجام می‌شود - این بخش‌ها عبارتند از لبه‌های بیرونی و داخلی، ورودی مهبل و پرده بکارت) و در نهایت باقی موارد (مثل تپه بالای، مقعد، بخش میانی مقعد و مهبل و خروجی ادرار.

چوچوله یا کلیتوریس

حتماً حکایت قدیمی آن حکیم را شنیده‌اید که وقتی قرار شد بهترین عضو را انتخاب کند، زبان را انتخاب کرد چون می‌توانست آموزش بدهد و از بیگناهان دفاع کند و وقتی هم که قرار شد بدترین عضو را انتخاب کند، باز زبان را انتخاب کرد چون می‌توانست دروغ بگوید و تهمت بزند. بعله! حکایت کهنه و تکراری بود اما حالا جدیدش را بشنوید: بهترین و بدترین جای یک زن در هنگام سکس کلیتوریس است. کلیتوریس می‌تواند لذت‌بخش‌ترین عضو بدن یک زن باشد (چیزی شبیه به آلت تناسلی مردانه)، کلیتوریس در این وضعیت عضو برجسته کوچکی است که فقط وقتی زنی به اندازه کافی تحریک شده باشد از پوشش خود بیرون می‌آید. این عضو بیش از حد حساس است و تحریک صحیح آن برای رساندن یک زن به اوج لذت جنسی‌اش کافیست. اما هر چیز خوب، نکته بدی هم به همراه دارد. حساسیت فوق‌العاده این عضو باعث میشود اعمال هر نوع خشونت یا سوء رفتار نسبت به آن بیش از حد ناراحت‌کننده باشد. تقریباً بیشترین تعداد عصب‌های موجود در بدن زنان، در این نقطه جمع شده است. از آنجایی که این مقاله راهنمای عملی رفتار جنسی نیست، فعلاً همین حد توضیح لازم است و فقط به ذکر همین نکته اکتفا می‌شود که هیچوقت کلیتوریس را وقتی خشک است "نوازش" نکنید. فقط و فقط در صورتی که به اندازه کافی لیز کننده (از هر نوع طبیعی، مصنوعی، زنانه، مردانه و....) موجود باشد آن را نوازش کنید. در اکثر مواقع نباید به آن دست بزنید و نوازش اطراف آن کافی است. بهترین راهنما برای اینکه چکار کنید، همسر، دوست دختر، نامزد و کلا دختر و یا زنی است که با وی هستید.

مطلب بعدی درباره چوچوله این است که پیدا کردن آن معمولاً برای پسرها دغدغه و اظطراب به همراه دارد. اما شما اصلاً نگران نباشید. بهترین روش برای یافتن چوچوله دنبال کردن امتداد لبه‌های بیرونی و داخلی است. به عکس زیر نگاه کنید که هم بسیار راهنماست و هم تاحدودی البته گمراه‌کننده:



این عکس راهنمای بسیار خوبی است چون دقیقا کلیتوریس را در آن می بینید ولی مشکل زا هم هست چون کلیتوریس معمولا به این بزرگی نیست. در موارد عادی اندازه کلیتوریس بسیار کوچکتر از این است. ولی حالا که جای آن را دقیقا میدانید فقط به یک مسئله مهم دقت کنید: اذیت شدن دوست / همسر شما از یک فشار یا مالش نادرست. بعضی ها ترجیح میدهند بجای مالش مستقیم چوچوله اشان، به اطراف آن " حمله " کنید و فقط گاه گذاری به خود چوچوله شبیخون بزنید. این را خود شما با کمک شریک جنسی خودتان حل کنید که کدامش را می پسندد.

مهبل (Vagina)

این همان بخشی است که در آن عمل دخول انجام میشود و همانطور که قبلا گفتیم از چهار بخش عمده تقسیم میشود (لبهای بیرونی، لبهای داخلی، مهبل و پرده بکارت). در این میان اهمیت پرده بکارت از همه کمتر است ولی مشکلات خاص خود را هم دارد. سعی میکنم مقاله ای جداگانه در اینباره بنویسم تا بتوانیم به جوانب مختلف آن بپردازیم.

لبهای بیرونی و داخلی همانطور که از نام آنها و شکل بالا پیداست (بهتر نیست یک نگاه دیگر به شکل بیندازید؟) دو جفت عضو لب مانند هستند که ورودی مهبل را می پوشانند. در حالتی که زن تحریک نشده باشد لبهای بیرونی تقریبا تمامی اعضا جنسی زنانه (در این قسمت) را حفاظت میکنند اما در حالتی که زن از نظر جنسی تحریک شده باشد، لبهای بزرگ (بیرونی) کنار رفته و اعضا تناسلی (و بخصوص ورودی مهبل) نمایان می شوند. لبهای کوچک هم همین وظیفه را بر عهده دارند ولی کمی دقیق تر: لبهای داخلی فقط از ورودی مهبل حفاظت می کنند و برای عمل دخول گاهی لازم است که با دست آنها را از ورودی مهبل کنار زد. اما این عمل در مورد لبهای خارجی اصلا توصیه نمی شود و باید به روند عادی تحریک زنانه اجازه داد تا خودش از طریق نوازش و بوسیدن لبها، سینه ها، گوش، صورت و تمامی بدن، آنها را کنار بزند.

بخش نهایی نیز خود مهبل است که بهتر است در باره آن در آینده بیشتر صحبت شود، چون از بیرون چیز زیادی از آن معلوم نیست.

بقیه موارد

بقیه اعضا رو فعلا صرف نظر میکنم چون در یک سکس عادی استفاده زیادی از اونها نمی شه و دلیل آوردن اونها در این مقاله هم فقط همجواری با اعضا دیگر که مورد صحبت ما هستند، میباشد.

البته در آینده شاید لازم باشه که از آنها هم حرف بزنی اما فعلا حرفهای مهمتری است. بگذارید اول ببینیم با همین اعضای که معرفی شدند به کجا میرسیم تا بعد برم سراغ بقیه موارد.

بخش دوم - ارگاسم

ارگاسم (Orgasm) به معنای رسیدن به اوج لذت جنسی است. در مردان این وضعیت نسبتاً ساده است و با تحریک فیزیکی آلت و خروج آب منی از آن به راحتی مشخص میشود و معمولاً نشانگر خاتمه عملیات جنسی است. اما در زنان این وضعیت کاملاً فرق می‌کند. متأسفانه در جامعه ما دختر و یا زنی که نسبت به احساسات جنسی خود راحت باشد، کمتر یافت میشود. دختران خانوادگی بسته، توجه نکردن به نقش جنسیتی خاص خود را پاکدامنی خود میدانند و دختران "باکلاس" هم گاهی با دوری از سکس و گفتن "ما عقده سکس نداریم و چندان هم از سکس خوشمان نمی‌آید" می‌خواهند خود را متجدد و روشنفکر نشان دهند و احیاناً ثابت کنند که آنقدر سکس داشته‌اند که حوصله‌اشان سر رفته! در حالیکه باید باور کنیم که سکس خوب مثل غذای خوب است. سکس خوب مثل منظره زیبایست، سکس خوب اگر از یک آهنگ خوب زیباتر نباشد، مطمئناً کمتر هم نیست. زنان باید یاد بگیرند که لذت بردن از سکس حق طبیعی آنهاست و این حق را باید با تلاش خودشان بدست آورند. بخشی از این تلاش بر عهده مردان و بخش دیگر بر عهده خود زنان است.

رسیدن به ارگاسم در زن به تمامی بدن و تمامی ذهن وی احتیاج دارد. زن برای رسیدن به ارگاسم به همه نوع تحریک حساس است. علاوه بر تماسهای مستقیم جنسی با آلت زنانه و نقاط حساس بدن مانند سینه‌ها، لاله‌های گوش، زیر بغل، گردن و صد البته نقاط اصلی، فکر (فانتزیهای جنسی)، نگاه (دیدن بدن معشوق)، صدا (شنیدن حرفهای عاشقانه و یا سکسی از طرف معشوق)، رایحه (بوی بدن معشوق) و مزه‌ها همه و همه برای زن تحریک کننده هستند. (اینجا فقط ثبوت از تحریک زن و فعلاً به تحریک مردان کار نداریم)، اما نکته مهم در زنها این است که رسیدن به اوج لذت جنسی است

نیازمند هماهنگی ذهن و بدن است. عموماً تحریک مجزای مغز و یا بدن در زن برای رسیدن به ارگاسم کافی نیست و همین موضوع راز نرسیدن بسیاری از زنان (بخصوص در کشور ما) به ارگاسم است. برای اینکه بتوان این هماهنگی را بوجود آورد، داشتن اطلاعات بیشتری درباره چرخه پاسخ جنسی در زنان ضروری است.

=====

قرار بود که کل مطلب را در همین شماره چاپ کنیم اما بعلت طولانی بودن آن، قسمت دوم نوشته را در شماره بعدی چاپ خواهیم کرد.

زوج خوشبخت

یک روز گرم تابستان بود که برای کاری به یکی از شهرکهای اطراف تهران رفتیم. موقع بازگشت در ایستگاه تاکسی سوار یک پیکان شدم که هنوز مسافری نداشت. بعد از مدت کمی یک خانم و آقای نسبتاً جوان (حدوداً ۳۰ ساله) آمدند و اول آقا سوار شد و کنار من نشست و بعد از او خانمش سوار شد. دو نفر دیگر هم جلو سوار شدند و تاکسی راه افتاد. من رفتم تو کوک این خانم و آقا. خانم قیافه قشنگ معمولی داشت؛ با حجاب کامل و آقا کمی قد بلند و معلوم بود که شهرستانی هستند و تازه به تهران آمده بودند. بعد که با هم شروع به حرف زدن کردند، از لهجه‌شان فهمیدم که اشتباه نکرده‌ام.

از همان ابتدای سوار شدن، خانمه یک نگاه خوبی به من انداخت که سریعاً فهمیدم که اهل دل است. بعد هم به بهانه؟ حرف زدن با شوهرش چند بار بطرف من برگشت و لبخندهای شیرینی تحویل ما داد. من پیش خودم گفتم که درسته که موقعیت مناسب نیست اما بد هم نیست اشاره‌ای بکنم که بینم جریان از چه قراره. برای همین، یکی از دفعاتی که داشت به من نگاه میکرد، چشمکی به او زدم. ناگهان خانم عکس‌العملی نشان داد که بکلی تفکرات مرا بهم زد: دیدم برگشت طرف شوهرش و یواش (که جلویی‌ها نشنوند) گفت: اکبر، این آقا به من چشمک زد! من گفتم، وای، همین الان است که این آقا بیفتد به جانم و کتک مفصلی به من بزند و پشت سر آن هم آبرو ریزی؟ اما برخلاف تصور من، آقاهه برگشت و یواش تو گوش من گفت: آقا، به این خانم علاقه داری؟ من دوباره فکر کردم که اینها زن و شوهر نیستن و آقاهه بقول معروف کس کش این خانم است. روی همین اساس با کمی احتیاط گفتم، کو، بدم نمی‌آد. آقاهه، که از این به بعد او را اکبر می‌نامم، گفت خوب، آدرس بده، ما خودمان می‌آییم پیش شما. بعد از کمی گفت و گفتگو که مطمئن شدم برایم مشکلی پیش نمی‌آید، آدرس خانه یکی از بچه‌ها را که پاتوق همیشگی ما بود، دادم و برای چند روز بعدش قرار گذاشتیم. خلاصه آن روز گذشت و من همه چیز را برای روز قرار آماده کرده بودم و خونه هم خالی شده بود.

روز مقرر فرا رسید و آنها آمدند. خانمه، که از این به بعد او را سمیه می‌نامم، آرایش خوبی کرده و لباسهای نو خودش را پوشیده بود و اکبر هم معلوم بود که لباسهای پلوخوری‌اش را پوشیده است. من سر صحبت را با اکبر باز کردم که قیمت چقدر است که بدهم و او شرش را کم کند که دیدم اکبر کلی بهش برخورد که آقا جان خانم من جنده نیست که پولی باشد. م‌هاج و واج ماندم که ای بابا اگر سمیه زن اوست پس برای چی او را برای من آورده؟ اینجا بود که حسابی ترسیدم و گفتم ای داد و بیداد اینها یا دزد هستند و به این بهانه می‌خواهند خانه را خالی کنند یا اینکه اکبر آمده که ترتیب مرا بدهد. دیدم نه، فعلاً که رفتارشان دوستانه است و سمیه چادرش را برداشت و آمد کنار من نشست و اکبر هم شروع کرد از توی ظرف میوه برداشتن و خوردن. من برای اینکه تکلیف روشن بشود، بی مقدمه دستم را گذاشتم روی پای سمیه و شروع کردم به ناز کردن رانهایش و یواش دامنش را بالا کشیدم. دیدم که سمیه خیلی خوب استقبال کرد و کمی نزدیکتر آمد و پایش را بیشتر باز کرد که راحت‌تر باشم. پیش خودم گفتم اگر اینها دزد هم باشند، بگذار من حال خودم را بکنم که حداقل کمتر ضرر کرده باشم. خلاصه، دامن را بالا زدم و رانهای گوشتالود سمیه معلوم شد که بلافاصله کیر مرا از جا پراند و دست کردم لای رانهایش و یواش یواش دستم را بردم بالاتر. وقتی دستم به شورتش رسید دیدم بابا از حرارت کسش شورتش هر لحظه ممکنه آتیش بگیره. سمیه هم بیکار ننشسته بود و دست انداخت به شلوار من و کمی کیرم را از روی شلوار مالید و بعد دست برد که زیمم را بکشد پائین.

اکبر هم در حین خوردن میوه، با اشتیاق داشت این صحنه‌ها را تماشا می‌کرد. دست سمیه را گرفتم و آهسته گفتم جلوی اکبر خوب نیست، بیا بریم تو اون یکی اتاق. اکبر گویا شنید، چون گفت: نه! همینجا مشغول باشید! گفتم ای بابا من خوشم نمی‌آد جلوی مردم از اینکارا کنم. اصلاً خجالت می‌کشم جلوی شما لخت بشم. گفت چه اشکال دارد، من بگویم اصلاً راضی نیستم که شما زنم را به اتاق دیگه ببرید، یا همینجا می‌کنید یا ما می‌ریم. من شاکی شدم و پیش خودم گفتم به جهنم، حالا که او این را میخواهد، همینجا جلو خودش کار را تمام میکنم. سمیه را به پشت روی کاناپه خواباندم و بعد از چندتا لب نفس‌گیر که از هم گرفتیم، دکمه‌های لباسش را یکی یکی باز کردم و پیراهن گل‌گلی‌اش را درآوردم. عجب پستانهای قشنگی داشت که به زور آنها را در یک سوتین کرم رنگ جا داده بود. معطل نکردم و دست بردم پشت کمرش و گیره سوتین را باز کردم که پستوناش مثل کبوترهایی که از قفس آزاد می‌شوند، از سوتین

بیرون زدند. اکبر این صحنه را که دید، کف کرد و شروع کرد به به گفتن و قربان صدقه زنش رفتن. من پاهای سمیه را بالا بردم و اول دامن و بعد شرتش را از پاهایش بیرون کشیدم. برخلاف انتظارم، موهای کسش را خوب بند انداخته بود و وقتی سرم را پائین بردم که کسش را بخورم، اصلا بوی بد نمی داد و تازه بوی عطر ملایمی هم از آن بمسام میرسید. زبانم که به کس اش خورد، ناله اش بلند شد و هر چه بیشتر به لیسیدن کسش ادامه میدادم، ناله ها بلندتر و بلندتر میشدند. کمی که گذشت اشاره کرد حالا نوبت اوست. نشستم روی کاناپه و او آمد جلوی من و شلوار و شرتم را خیلی ملایم از پایم درآورد و شروع کرد از نوک انگشتان پایم بوسیدن و بالا آمدن. جوری این کار را با احساس و از روی اخلاص انجام میداد که آدم تحت تاثیر قرار می گرفت. کیرم با زاویه شصت درجه خبردار ایستاده بود که نوبتش برسد. سمیه پس از بوسیدن سانتی متر به سانتی متر انگشتان و مچ پا و ساقها و رانم، رسید به تخم و دیگه اونموقع بود که عبادت واقعی شروع شد؛ تخم مرا با دقت تمام بوسید و لیسید و در دهان فرو برد و آهسته مکید، بطوریکه مرا دیوانه کرد. بعد رسید به تنه کیرم که دیگه چکار که باهاش نکرد. خیلی متخصص بود و میدانست که چکار کند که آدم را از نفس بیندازد. من فقط زور میزدم که آبم نیاید که باعث شرمندگی نشه. اینجا که رسید، اکبر بلند شد و آمد طرف ما. من دوباره ترسیدم که ای داد، آمد که ترتیب مرا بدهد، که دیدم اکبر آقا کیر مرا از دست خانمش گرفت و با ولع خاصی کرد تو دهن خودش و حالا نخور-کی بخور. من داشتم شاخ درمی آوردم. تازه فهمیدم که قضیه از چه قرار است. من تا آنموقع با هیچ مردی رابطه نداشتم و اصولا هیچ وقت با هیچ همجنس گرایی رابطه نداشتم، چون به این مسئله اصلا کسش ندارم. اما تازه دیدم که نه، مثل اینکه طرف بد هم ساک نمی زند. سمیه هم برای اینکه از او عقب نماند؛ دوباره کیر بیچاره من را از دهن اکبر در آورد و خودش شروع کرد به حال کردن. کار تقریبا به جایی رسیده بود که زن و شوهر سر کیر من داشت دعوایشان می شد. در همین حین اکبر شلوارش را کشید پائین و دیدم که کیر او خیلی از مال من گنده تر است. بعد از کمی تقلای زن و شوهر من صحنه ای دیدم که تا آنموقع نه دیده و نه شنیده بودم؛ و آن این بود که همان موقع که اکبر داشت با حرارت فراوان کیرم را ساک میزد، آبش آمد و ریخت روی موکت. بدش او کیرم را رها کرد و بی حال و عرق کرده گوشه اتاق نشست. من هم سمیه را بلند کردم و روی کاناپه خواباندم و آهسته آهسته کیرم را توی کسش کردم. سمیه از این رو به آن رو می سد. عجب حرارتی داشت؛ کیرم داشت داخل کسش آب پز می شد. من هم شروع کردم هر هنری داشتم براش هنر نمائی کس کردن.. چند بار تا نصفه کیرم را کردم تو و بعد یک دفعه با فشار تا ته می کردمش تو، جوری که سر کیرم میخورد به طاق کسش.. چند بار هم هی کیرم را کامل میکردم تو و درمی آوردم. بعدش هم کیرم را بدست گرفتم و مثل شلاق می کوبیدم روی کس اش که این دیگه دیوانه اش می کرد. تمام مدت یا قربان صدقه ام می رفت یا میگفت دورت بگردم و فدایت شوم. خلاصه همه جورش را آزمایش کردم، از جمله یکبار به پشت خواباندمش و پاهایش را روی دوشم انداختم، یکبار برش گرداندم که قنبل کند و از عقب کردم تو کسش، یک بار خودم نشستم و گفتم که بیاید و روی کیرم بنشیند، یک بار خیلی عادی رویش دراز کشیدم و معمولی کردمش، یکبار بغل به بغل به پهلو خوابیدیم (که او خیلی خوشش آمد- ولی من لذتی نبردم، چون حرکاتم کند شده بودند). خلاصه هر جورش که بود، سمیه هم پا به پا می آمد. آخرش گفتم که بخوابد و پاهایش را کامل باز کند که بتوانم توی کونش فرو کنم. یکهو اکبر که کم کم سر حال شده بود، نخیر! یعنی چه؟ من اجازه نمی دم که زنم را از کون بکنی! گفتم بابا کوتاه بیا، چه فرقی می کن؟ گفت نه، اگر می خواهی کون بکنی، خودم هستم. گفتم بذار یک دفعه هم کون مرد را امتحان کنم. ببینم چه می شود. آقا اکبر از جا پرید و آمد یک لیس مفصل به کیرم زد و حسابی تف مالی کرد، یک کاندوم هم از جیبش درآورد و به کیرم زد و یک مقدار تف هم به سوراخ کون خودش و همانطور که من روی کاناپه

نشسته بودم، میخواست روی کیرم بنشیند اما چه سود که انگار خواسته باشی دیوار سیمانی را با کیر سوراخ کنی، انگار نه انگار.

سمیه دست کرد توی کیفش و یک قوطی کرم نیوه آدر آورد و نصف قوطی را به سر کیر من و سوراخ کون اکبر مالید و چند بار هم با انگشت کرد توی کون اکبر و خلاصه کلی روانکاوی کرد. اکبر دوباره آمد و با دقت کیر مرا گرفت و با سوراخ کون خودش میزان کرد و با فشار فرستادش آن تو. چشمتان روز بد نبیند، انگار کیرم را گذاشته باشند لای گیره آهنگری. کونش با کون تمام زنهایی که تا آنموقع کرده بودم، خیلی فرق داشت. اما یکی دو بار که خودش بالا-پائین رفت دیدم ای بابا این کون کردن هم لذتی داره که اگه از کس کردن بهتر نباشه، ابدًا کمتر از کس کردن نیست. یکهو حس کردم آبم دارد می آید، اما کونش آنقدر به کیرم را فشار آورده بود که نمی شد آبم بیاید. گفتم بلند شو، بذار آبم را بریزم. اکبر بلند شد، سمیه بلافاصله کاندوم را از روی کیرم درآورد و در همین فاصله آبم با فشار روی کون اکبر و صورت سمیه ریخت. بعدش هم سمیه شروع کرد به لیسیدن کون اکبر.

بعدش سه تایی هر کدام یک گوشه ای افتادیم تا نفسها جا بیاید. کمی بعد لباسهام را پوشیدیم و آنها آماده رفتن شدند. من دوباره اشاره ای کردم که یعنی لازم نیست پولی بدهم؟ که دوباره اکبر ناراحت شد و گفت ای اقا چند بار بهت بگم که خانم من جنده نیست که پولی باشد. گفتم باشد، حالا بگذارید که با ماشین شما را تا ایستگاه برسانم، قبول کردند و توی راه بسمت ایستگاه تعریف کردند که اکبر هیچ احساس جنسی نسبت به زن ندارد و چون با هم تفاهم کامل دارند و همدیگر را دوست دارند، هر دو به این نتیجه رسیده اند که بهترین راه برای ارضای احساس جنسی خودشان همین کاری است که می کنند. همچنین متوجه شدم که آنها خیلی با احترام با هم برخورد می کنند و زندگی مشترک خوب و خوشی با هم دارند. به ایستگاه که رسیدیم، با این زوج خوشبخت و متفاهم خداحافظی کردم و زندگی خوشی را برایشان آرزو کردم.



دوست سابق من و دوستش مهناز

دیروز صبح از خانه خارج شدم تا به دانشگاه بروم، چون دانشگاه من در مرکز استان قرار دارد. و من در یکی از شهرستانهای نزدیک زندگی میکنم. وقتی به ترمینال رسیدم ساعت شش صبح بود. بعد از تهیه بلیط منتظر حرکت اتوبوس شدم. در این فاصله یک دوست دختر قدیمی را دیدم. حدود دو سالی میشد که ازش خبری نداشتم. فکر میکردم ازدواج کرده است. برای همین تا او را دیدم با سر بهش سلام کردم و او هم با سر جواب داد. توی ترمینال

شلوغ بود. وارد حیاط شدم. او هم آمد تو حیاط. چون تنها بود، جرئت کردم و بهش نزدیک شدم. پرسیدم تنهاست؟ گفت آره. ازش خواستم که اگر مانعی ندارد، توی اتوبوس کنار هم باشیم و حرف بزنیم. قبول کرد. موقع حرکت در ردیفهای پشت نشستیم و شروع کردیم به یادآوری خاطرات و بیشتر از هم خبر گرفتن. فهمیدم که الان در مرکز استان در یکی از بیمارستانها کار میکند و با یکی از دوستانش یک خانه مجردی گرفته‌اند. او هم وقتی فهمیدم که من آنجا دانشگاه قبول شده‌ام، خیلی خوشحال شد. درست است که من و او توی دانشگاه با هم آشنا شده بودیم اما من حالا کارشناسی ارشد میخواندم. تا رسیدن به مقصد کلی حرف زدیم که اصلاً نفهمیدیم کی رسیدیم. وقتی از هم جدا شدیم با اصرار زیاد خواهش کرد که سری به خانه او و دوستش بزنم. آدرس خانه و شماره موبایلش را گرفتم و از هم جدا شدیم.. تا ساعت چهار بعد از ظهر کلاس بودم و به محض پایان وقت کلاسی، بهش زنگ زدم. گفت که توی تاکسی نشسته و در راه خانه است. با دردرس، حوالی یکی از میدانهای نزدیک خانه‌اش قرار گذاشتیم و زود خودم را بدانجا رساندم. وقتی مرا دید، خوشحال شد. با هم گشتی زدیم و بعد رفتیم خانه‌اش. وقتی درباره دوست هم اتاقی‌اش سؤال کردم گفت دختر خوبی است و قبلاً هم درباره من، با دوستش صحبت کرده است.

یک خونه نقلی و آپارتمانی در طبقه دوم بود. وقتی وارد شدیم، دوستش نبود. خیلی زود احساس خودمانی سالهای قبل به ما دست داد. بعد از مدتی در خانه باز و دوستش وارد شد. یک دختر خوشگل و ناز، حدوداً ۲۷ ساله. بعد از سلام و آشنائی، یک شیطنت خاصی تو چشمای سیاه این دختر زیبا بود. با هم خیلی زود صمیمی شدیم. اسمش رو مهناز میگذارم. هرچقدر با مهناز بیشتر صحبت میکردم، شدیدتر شیفته‌اش میشدم. تو صحبتها هم فهمیدم که قبلاً ازدواج کرده و بعد از دو سال بخاطر کارش با شوهرش نساخته و از هم جدا شده بودند. تا پاسی از شب با هم حرف زدیم و جای شماخالی کمی هم پاسور بازی کردیم. بعد خواستیم بخوابیم. خونه خیلی کوچک بود. یک بخاری بود که همه اتاق را گرم کرده بود. و بیرون هوا خیلی سرد بود. قرار شد با هم در همان اتاق بخوابیم روشن

ولی اونها یک گوشه اتاق و من گوشه دیگر. خجالت هم میکشیدم ولی میشد یک نوع هوس و شهوت رو اتاق استشمام کرد.. خلاصه هر کسی جای خودش رفت و چراغ خاموش کردیم. همه جا تاریک شد. توی

شب به خیر که گفتیم، مهناز گفت: راستی هواستون باشه اگه خواستین کاری کنین، زیاد شلوغ نکنین که خوابم بیره. بعدش شروع کردیم تو اون تاریکی از این شوخیها کردن. تا اینکه دوستم گفت مهناز جون من خیلی سردمه، دارم از سرما میلرزم. مهناز هم با یک عشوه خاصی گفت: ناراحت نشو، حالا عشقت میاد گرمت میکنه که عرق کنی. من دیگه داشتم سکت میکرده. دیدم کیرم شق شده طوری که مثل یک مته میشد زمین رو باهاش سوراخ کرد اما جرئت حرکت نداشتم. تا اینکه مهناز باز با اون صدای نازش گفت: پسر تو چقدر سنگ دلی، دوست دخترت داره از سرما می‌میره و تو اونجا راحت خوابیدی. بلند شو بیا گرمش کن. دیگه صبر جایز نبود. بلند شدم و رفتم طرفشون، اما به عمد کنار مهناز دراز کشیدم و گرفتمش تو بغلم، اما سریع گفتم میبخشی اشتباهی گرفتم. او هم با ناز و عشوه گفت آره جون عمه‌ات. خلاصه غلط زدم طرف دوستم. تنش خیلی سرد بود. بغلش کردم و شروع کردم به لب گرفتن و مکیدن لبهاش. بعد آرام دستم را روی سینه‌هاش بردم و شروع کردم به درآوردن بلوزش. بعد سینه‌بندش را باز کردم و با حرص و ولع شروع کردم به خوردن سینه‌هاش، که مهناز گفت: آقا بد نگذره. زود برگشتم و با لحنی که بهش حرص بدم گفتم جات خالی و به کار خودم ادامه دادم. زود لباسی که برای خواب پوشیده بودم را در آوردم که راحت باشم و دستم را از زیر دامن دوستم به کسش رساندم و با انگشت شروع کردم با چوچوله‌اش بازی کردن که بیشتر

تحریکش کنم. بعد سرم را لای رانهایش بردم و دهانم را به کسش رساندم. یک لحظه متوجه شدم که یک بدن لطیف اما کمی سرد از پشت بغلم کرد. وای چه لذتی داشت. دیگر نخواستم که به پشت برگردم چون میدانستم که مهناز است. به کس خوردنم ادامه دادم که مهناز از پشت دستش را آورد و کیرم را گرفت. خیلی با مزه یواش تو گوشم گفت پسر این کیره یا دسته بیل؟ بعد از یک مدت، برگشتم و اونها دوتایی افتادن بجون کیر و خایه‌هام. دست و پاهام هم که همه جا بودن. یک دستم رو پستون مهناز و اون یکی دستم لای کس دوستم، یکی از انگشت پاهام اطراف کس مهناز و اون یکی پام با کون دوستم بازی میکرد. چه کیفی داشت.

بعد از یک مدت بلند شدم و با لحنی که ناراحت نشن، گفتم نوبت کدوم اول باشه؟ دوستم هم با معرفتی کرد و گفت مهناز اول. من هم همین را میخواستم. زود مهناز را خواباندم و کیرم را دادم آن توی کسش. اما چه کس تنگی داشت. کس آبکی و گرمش حال آدم را جا میاره. خلاصه آنقدر حال داد که سریع آبم آمد. بلند که شدم، دوستم آمد طرف کیرم که نیمه خواب آلود شده بود. اما هنوز حشری بودم. از دوستم خواستم که روی شکم بخوابد. بالشی هم زیر شکمش گذاشتم که باسنش بیاد بالاتر. آروم کیرم را اطراف سوراخ کونش میگردوندم که دوباره بلند شود و در عین حال مهناز که از پشت آمده بود و داشت سینهایش را روی کمرم میمالید، دست بردم و دوباره انگشتان یکی از دستام را وارد کسش کردم (کس مهناز)، کیرم زود شق شد و وارد دروازه دوستم شد. کمی تلنبه زد که حس کردم باز هم آبم در راه است، زود کشیدمش بیرون، چون میخواستم کون مهناز را هم امتحان کنم. مهناز را به پشت کردم. کون بزرگی داشت اما کیرم راحت رفت تو. چند باری عقب جلو کردم و سریع کیرم را کشیدم بیرون که آبم را تو نریزم. هر دو در مقابل کیرم حاضر شدند و منتظر هر لحظه فوران آب کیرم ماندند. آبم آمد و رو سینه و صورت هردوشون ریختم. بعدش رفتیم حمام، هر سه تایی با هم، و اونجا هم کلی حال کردیم. جالب این بود که سابقه نداشت که کیر من بعد از تخلیه شدن، به این زودی بلند بشود اما آنشب اصلا خیالش نبود.

ساعت چهار و نیم و شاید هم بیشتر بود که خوابیدم. صبح ساعت ده بود که از خواب بیدار شدم. کسی تو خانه نبود. یک یادداشت برایم نوشته بودند، از جمله که با هم مرتب در تماس باشیم. آنروز با تاخیر به کلاس رفتم ولی از درس هیچی نفهمیدم.



